**تحقیق هشهید بهنام محمدی**

شهید بهنام محمدی در روز دوازدهم از ماه بهمن سال ۱۳۴۵ در خرمشهر به دنیا آمد. در ماه شهریور سال ۱۳۵۹، شایعه گردید که عراقی‌ها به خرمشهر، یعنی به شهر متولدی بهنام، حمله نموده‌اند. بهنام در آن زمان با در کودکی اما با چابکی و سرزبانی فراوان مشغول به زندگی بود. با این حال، در زمانی که مردم به دلیل جنگ از شهر فرار می‌کردند، بهنام تصمیم گرفت با شجاعت و پايبندي خود در دفاع از زادگاهش ادامه دهد.

بهنام در جبهه‌ی جنگ به مبارزه پرداخت، از مردم حمایت می‌کرد و در زمان حملات بمباران، به کمک مجروحین می‌رسید. او به عنوان یک جوان با شجاعت در خط مقدم نبرد قرار می‌گرفت و به دلیل مخالفت فرماندهان، از شهر و زادگاه خود دفاع می‌کرد. این نوجوان شجاع، چندین بار توسط دشمن اسیر گرفته شد، اما هر بار با استفاده از تدابیری از دست آنها فرار می‌کرد. بهنام با جسارت و هوش خود، موفق به به دست آوردن اطلاعات حیاتی از دشمن شد و آن را به فرماندهان جبهه اطلاع میداد.

بهنام، یک نوجوان دوازده ساله، در تمام ایام مقاومت، یعنی از سی و یکم شهریور تا بیست و هشتم مهر سال ۱۳۵۹، در خرمشهر ماند. این جوان پرشور با شجاعت بی‌نظیر، مهمات را به رزمندگان دیگر منتقل می‌کرد. حتی گاهی اوقات، با نارنجک‌هایی که به کمر بسته شده بود به سختی حرکت می کرد. حضور او انگیزه‌بخش برای رزمندگان بود و تلاش و پشتکارش به آنها انگیزه می‌بخشید. این جوان شجاع، با شهامت و دلیری در سال اول جنگ تحمیلی، با اصابت ترکش خمپاره، به جاودانه شد..

**خاطراتی از شهید بهنام محمدی**

یکی از دوستان همرزم بهنام روایت می‌کرد که قسمتی از شهر خرمشهر به دست نیروهای عراقی افتاده بود و آنها پرچم خود را بر فراز ساختمان گذاشته بودند. وقتی بهنام این پرچم عراق را در خاک ایران دید، بی‌صدا به سوی ساختمان آنها حرکت کرد. با آرامش از پله‌ها بالا رفت و به سرعت به گونه‌ای که نیروهای عراقی مطلع نشوند پرچم ایران را جایگزین آن کرد. تا تاریخ ۱۸ آبان، سربازان عراقی از حضور پرچم ایران بر فراز ساختمان خود خبر نداشتند.

مردان شجاع ایرانی که پرچم ملی را بر فراز آن ساختمان دیدند، انگیزه‌ی خود را دوچندان کردند و با عزم و اراده‌ی بیشتری به نبرد با دشمن می‌پرداختند. از آنجایی که طناب‌های پرچم سنگین بودند و بهنام ملزم به انجام این کار با سرعت بالا بود، دستش زخمی شده بود.

گروهبان مقدم یک کوله را از دست‌ش برداشت و سعی کرد دستان شجاعانه‌ای نوجوان را پانسمان کند اما بهنام این اقدام را قبول نکرد و از دست او فرار می‌کرد. زمانی که از او سوال کردم که چرا اجازه نمی‌دهی زخم دستت را برای جلوگیری از عفونت پانسمان کنند؟ او جواب داد: باند را برای سربازانی گذاشتید که تیر می‌خورند و مادرشان آن ها از دست داده‌اند. سپس با مشتی خاک زخم خود را پوشاند و رفت.

**نحوه شهادت شهید بهنام محمدی**

جنگ در حال تشدید شدن بود، حلقه محاصره عراقی‌ها به‌شدت فشرده شده بود و خمپاره‌ها هر نقطه‌ای از شهر را به ویرانی کشانده بودند. در خیابان آرش، اشتباهات نبرد به اوج خود رسیده بود. بهنام خود را به این محل انتقال داد و حتی مخالفت‌های دیگران هم نتوانستند او را از حضور در این مکان باز دارند.

وضعیت کنار مدرسه امیر معزی سخت شده بود. ناگهان، دانش‌آموزان شاهد این صحنه شدند که بهنام در یک گوشه از خیابان، در خون خود غرق شده است. پیراهن چهارخانه‌ای آبی او در خون غرق شده بود و این جوان شجاع اهوازی، دقایقی پیش از فتح خرمشهر، به دیار حق اعزام گشت.

در تاریخ ۲۸ مهر ۱۳۵۹، بهنام محمدی به دعوت الهی پاسخ داد و آرامگاه او در قطعه‌ای از شهدای کلگه، واقع در شهرستان مسجد سلیمان، بنا شد. در سال ۱۳۸۹، مزار پاک این شهید با حضور گسترده مردم شریف شهرستان مسجد سلیمان، به قطعه شهدای گمنام در ورودی شهر مسجد سلیمان منتقل شد.

**شرح وصیت‌نامه شهید بهنام محمدی**

به نام خداوند رحمان و رحیم. کلماتی کافی برای بیان احساساتم ندارم تا حس و حالم را بیان کنم. من و بسیاری از دوستانم در خرمشهر به جبهه ایمان وارد شده‌ایم، اما با خیانت مواجه هستیم. این اوقات آخر، خواهش دارم چند نکته مهم را بیان کنم. چرا که در هر لحظه منتظر شهادت هستم.

پیام من به والدین عزیز این است که فرزندانشان را به جوانمردی و پایداری تربیت کنند و در مسیر مسئولیت‌های زندگی، آن‌ها را هدایت کنند. از جوانان نیز التماس دارم که خود را از دینداری و ارزش‌های اخلاقی دور نکنند و همواره در حضور الهی و اعتقاد به خداوند باشند. به آنان توصیه می‌کنم که امام را تنها نگذارند و همواره به یاد خدا باشند و بر او توکل کنند. از والدین نیز می‌خواهم که نسل جوان خود را در راه مبارزه و جهاد برای خداوند تربیت نمایند.